



ترانہ

ہرک
کجا
ہستے

عشق جاودان الہی



بهترین اوقات من

هنگامی بود که احساس می کردم

به تو نزدیک شده ام

از آن لحظه اے کہ از عشق تو منحرف شدم

بہ یک بارہ ہمہ چیز بھم ریخت

ہر جا کہ ہستے تو را خواہم یافت

چون تنہا کیے ہستے کہ بہ — ویش حرکت مے کنم



هر آزمونے را خواهم داد

باخته انتظار خواهم کشید

برای روزه که دوباره در کنار تو باشم

هر جا که هستی تو را دنبال خواهم کرد





هر جا که باشی من با تو خواهم بود

چون تنها کسی هستی که عشقم از آن اوست

تو در قلب من خواهی بود

تنها عشق تو را نیاز دارم

در هر لبخندم در هر آه



عشق خداوند برندگان عاشقش

خداوند می‌فرماید: هرگاه اشتغال به من بر بنده‌ام چیره گردد، خوشی و لذتش را در یادکرد خودم قرار می‌دهم. پس چون خوشی و لذتش را در یادکرد خودم قرار دادم، با من عشق می‌ورزد و من با او عشق می‌ورزم. پس چون با من عشق ورزید و من با او عشق ورزیدم، حجاب میان خود و او را بر می‌دارم و خود، نشانه‌های برابر چشمانش می‌شوم. در نتیجه، چون مردم دچار فراموشی و خطا شوند، او دچار فراموشی و خطا نمی‌گردد. آنان، سخنان سخنان پیامبران است. آنان، قهرمانان حقیقی‌اند. اینان کسانی هستند که هرگاه بخواهم زمین‌یان را کیفر یا عذابی دهم، به یادشان می‌افتم و در نتیجه، عذاب و کیفر را از زمین‌یان برطرف می‌کنم



شعله عشق و محبت آفریدگار هسته

امیرمؤمنان فرمود: شعله عشق و محبت خدا به چیزی نمی‌رسد، مگر این‌که آن را می‌سوزاند؛ نور معرفت الهی بر چیزی نمی‌تابد، مگر این‌که آن را روشن می‌سازد. ابر رحمت و لطف او بر هر چه قرار گیرد، می‌پوشاند؛ نسیم محبت بر چیزی نمی‌وزد، مگر آن‌که به او تحرک می‌بخشد، آب فیوضاتش همه‌چیز را حیات می‌دهد و سرزمین معرفت خدایی، همه‌چیز در او می‌روید. پس کسی که خدا را دوست بدارد، از ثروت و قدرت همه‌چیز به او می‌دهد



شوق عشق جاودان الهی

امام صادق فرمود: کسی که شوق الهی در دل دارد، اشتها و میلی به خوراک ندارد، لذتی از آشامیدنی نمی‌برد، خواب راحتی نمی‌کند، انسی با بستگان و دوستان نمی‌گیرد، جایگاه معینی برای خود اتخاذ نمی‌کند، به دنبال مسکن و عمران نیست، لباس‌های نرم و ظریف نمی‌پوشد، آرامش و قراری ندارد و شب و روز به عبادت پروردگار و انجام وظیفه خود اشتغال دارد، به امید این‌که به آنچه اشتیاق دارد برسد. و با زبان شوق مناجات خدا را می‌کند و از باطن و حالت درونی خود، تعبیرات لطیفی دارد

تجربه نزدیک به مرگ؛ ناگهان در فضا جایی که تنها موجود زنده من بودم در فضا معلق شدم. همه جا کاملاً تاریک بود، اما نور درخشانی مرا دربرگرفته بود. در واقع، من خود نور بودم و کل چیزی که زنده بود. هیچ چیز دیگری غیر از من وجود نداشت. لذت ناب و عشق بی‌قید و شرطی در وجودم جریان یافت، حس شکوهی که نمی‌توان آن را توصیف کرد. حسی مانند اوج لذت جنسی که بی‌نهایت بالا و پر قدرت بود. زمان مفهومی نداشت. فقط من بودم. من وجود داشتم. من بودم و دیگر هیچ. برای همیشه این‌جا بوده، خواهم بود و خواهم ماند. فکری به ذهنم رسید که شگفت‌انگیز بود اما لازمه‌اش حرکت بود. لازم بود باعث به وجود آمدن جریان انرژی شوم. در آن لحظه، میل طاقت‌فرسا و حس اجباری به آغاز جریان انرژی در وجودم احساس می‌کردم. می‌دانستم اگر حرکت کنم، انرژی‌ها به جنبش در خواهند آمد، و خلقت آغاز خواهد شد. حرکت کردم. تمام پیرامون و درون من شاهد کهکشانهایی بودند که آفریده شدند. کائنات در شرف خلق شدن بودند و ستارگان در حال تولد

هیجان انگیز بود، هر چه بیشتر هیجان زده می شدم،
کهکشان های بیشتری خلق می شدند. تهی بودن بُعد های
بی انتهای پا به عرصه وجود نهادند با حیرت به پیرامون نگاه
می کردم و به کار خلق کردنی که نمی توانستم در برابر آن
مقاومت کنم ادامه دادم. بیرون، عشق و انرژی بی نهایتی
جاری بود و تا قلمروهای دوردست به پرواز درمی آمد در
کهکشان های تازه خلق شده دنیا های بکر و زیبایی که با
زمین و آسمان متشکل می شد. همان طور که با لذت وافر و
حظ مقدسی به خلقت جدید نگاه می کردم دنیا های ملهم از
نور و حقیقت وجود داشتند که باید آن ها را می شناختم. با
علاقه و لذت، با شادی و خوشی بی حد و حصری به
مخلوقاتم نگاه کردم اما به نظر می رسید چیزی کم است و
برای کامل کردن خودم به چیز بیشتری نیاز داشتم. کسی را
برای درمیان گذاشتن رازها و عشق ورزیدن در تمام روزهایم
لازم داشتم. کسی برای این که افکارم را با او درمیان بگذارم و
شخصی که در تمامی راه ها با من باشد